

ساخت و تثبیت "دیگری" در روابط خارجی ایران از تکوین حکومت صفوی (۹۰۷ق / ۱۵۰۲م) تا ده سال نخست تأسیس نظام جمهوری اسلامی (۱۳۶۸ش / ۱۹۸۹م)

سیدعلی منوری^۱

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

(تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۲۷ - تاریخ تصویب: ۹۳/۷/۱۵)

چکیده

این مقاله تلاشی است برای تحلیل و ارزیابی مسئله "دیگری" در تاریخ روابط خارجی ایران از منظر جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل. نویسنده در چارچوب رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و استفاده از تکنیک تبیین روایی از این رهگذر مسئله "دیگری" را در روابط خارجی ایران برمی‌کاود. به لحاظ زمانی این مقاله دوره کلان تاریخی متعاقب تکوین حکومت صفوی تا ده سال نخست تأسیس نظام جمهوری اسلامی را در برمی‌گیرد. به نظر نویسنده با توجه به رویدادهای داخلی و خارجی مرتبط با روابط خارجی ایران، عنصر "دیگری" در عصر صفوی با توجه به تضاد مذهبی یا درون‌دینی با عثمانی سنی‌مذهب تکوین یافت، در اعصار قاجار و پهلوی با توجه به مواجهه ایران با قدرت‌های بزرگ سده نوزدهم میلادی و ابرقدرت‌های جنگ سرد به ترتیب تحول و تداوم یافت، و در عصر جمهوری اسلامی در سایه تأسیس نظام جمهوری اسلامی تثبیت شد و به اوج نهادینگی رسید.

واژگان کلیدی

ایران، پهلوی، جمهوری اسلامی، دیگری، روابط خارجی، صفویه، قاجار

طرح مسئله

با تکوین حکومت صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷ ق/ ۱۷۲۲-۱۵۰۲ م) در ایران برای نخستین بار پس از استقرار اسلام در این سرزمین حکومتی فراگیر شکل گرفت. از این منظر پژوهشگران تاریخ ایران برای این عصر خصلتی مبنایی قائل‌اند. به تبع این تحول، روابط خارجی ایران نیز در عصر صفوی بنیادی مرصوص یافت. بدین جهت پژوهشگران تاریخ روابط خارجی ایران مبدأ کارهای خود را عصر صفوی قرار داده‌اند (در این خصوص می‌توان به دو کار شاخص مهدوی، ۱۳۸۸ و رضانی، ۱۹۶۶ اشاره کرد).

بدین ترتیب بنیان یافتن روابط خارجی ایران در عصر صفوی، دست‌کم به‌زعم نویسنده، مسائل مختلفی را در سنت‌های دانش‌پژوهی مرتبط مطرح می‌کند. بدین جهت می‌توان در چارچوب رشته روابط بین‌الملل و در ذیل دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی، روابط خارجی ایران را مدنظر قرار داد و به مسائلی درخور توجه برای تدوین پژوهشی دانشگاهی معطوف شد. یکی از مهم‌ترین مسائل درخور تأمل در ادبیات روابط خارجی ایران رویکرد به "دیگری" است. در این زمینه، نویسنده درصدد است ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری و تحول این مسئله را در تاریخ روابط خارجی ایران تحلیل کند. نکته بسیار مهم در این رهگذر آن است که بررسی مسئله "دیگری" در روابط خارجی ایران به مبدأ عصر صفوی به‌عنوان دوره بنیان یافتن روابط خارجی این کشور بازمی‌گردد. طبعاً تأسیس حکومتی فراگیر در ایران برای نخستین بار پس از استقرار اسلام و خصلت مبنایی عصر صفوی در مطالعات تاریخی روابط خارجی ایران از این رهگذر دلیل اصلی انتخاب مبدأ مذکور است. بنابراین مسئله "دیگری" در عصر صفوی و پس از آن در تاریخ روابط خارجی ایران مورد توجه نویسنده است. از این رهگذر اعصار قاجار، پهلوی، و جمهوری اسلامی نیز در تحلیل نوع نگاه به "دیگری" در تاریخ روابط خارجی ایران بسیار اهمیت دارند.

نباید از خاطر دور ساخت که پرداختن به مسئله "دیگری" در روابط خارجی ایران بیش از پیش مؤید وجود نوعی فرهنگ عمومی و به تبع آن نوعی فرهنگ سیاسی مشخص در تاریخی روابط خارجی ایران از عصر صفوی به بعد است. در واقع اتخاذ رویکرد تاریخی در جهت پرداختن به مسئله "دیگری" در روابط خارجی ایران مستلزم پرداختن به مباحثی ریشه‌ای در چارچوب سیاست و روابط خارجی این کشور است. به بیان دیگر پرداختن به مسئله "دیگری" در روابط خارجی ایران به‌معنای پیگیری عنصری دائم در فرهنگ روابط خارجی ایران در یک پیوستار تاریخی است، چراکه عنصر "دیگری" در روابط خارجی ایران ساختی تاریخی دارد.

اکنون در پایان طرح مسئله این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه می‌توان ساخت و تثبیت عنصر "دیگری" را در روابط خارجی ایران از تکوین حکومت صفوی (۹۰۷ ق/ ۱۵۰۲ م)

تا ده سال نخست تأسیس نظام جمهوری اسلامی (۱۳۶۸ش / ۱۹۸۹م) توضیح داد؟ طرح این پرسش، تذکر یک نکته را ایجاب می‌کند: صحبت از تثبیت "دیگری" هیچ‌گاه به معنای امکان تغییر و تحول آن در تداوم روند روابط خارجی نیست، بلکه به معنای توضیح وضعیت "دیگری" در واپسین دوره تاریخی مورد بررسی نویسنده است. همچنین از مرحله ساخت تا مرحله تثبیت "دیگری"، مراحل تغییر و تحول آن نیز طبعاً قابل تصور است.

این مقاله از شش بخش تشکیل شده است. در بخش اول و پس از این مقدمه مسائل مفهومی (توصیف مفهوم "دیگری")، چارچوب نظری و روش‌شناسی — تبیین روایی (narrative explanation) در قالب دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی (historical sociology) — مطرح می‌شود. در بخش‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم به ترتیب مسئله "دیگری" در روابط خارجی ایران در دوره‌های صفوی، قاجار، پهلوی، و جمهوری اسلامی تحلیل می‌شود و در نهایت در بخش ششم از کلیه مطالب جمع‌بندی به عمل می‌آید.

مسائل مفهومی، چارچوب نظری و روش‌شناسی

به سیاق معمول در این بخش از مقاله به مسائل مفهومی و روش‌شناسی پرداخته می‌شود. این بخش به دو بهره تقسیم می‌شود. در بهره اول توضیحاتی درباره مفهوم دیگری ارائه شده و در بهره دوم به روش‌شناسی به کار رفته در این مقاله پرداخته می‌شود.

الف) مفهوم "دیگری"

نقطه عزیمت در تعریف مفهوم "دیگری" پرداختن به مسئله «شکل‌گیری هویت» (identity formation) است. در این خصوص هگل مشخصاً این مسئله را در قالب جفت مفهومی خود/دیگری (self/ other) بازگو کرد. بنابر سنت فلسفی هگل، "خود" و "دیگری" در یک زمان با شناسایی متقابل یکدیگر و به صورت تاریخی ساخته می‌شوند (Neumann, 1996: 141). بدین ترتیب، هم "خود" و هم "دیگری" ساختی تاریخی دارند.

از سوی دیگر دریدا نیز بر مبنای مفهوم «تمایز» (difference)، تفکر غربی را براساس دوگانگی‌هایی (dichotomies) که اجزای آنها متضاد یکدیگرند ساختار می‌بخشد. در این دوگانگی‌ها، همواره دومین جزء بیرون گذاشته شده است تا بدین وسیله جزء اول در وجود آید؛ بدین معنا تفکر غربی به حضور (presence) نسبت به غیبت (absence) تقدم می‌بخشد (Zehfuss, 2009: 139-140; Devetak, 2005: 168; and Edkins, 2007: 96). با توجه به درجات مختلف تمایز، "دیگری" از طریق بازنمایی‌های جغرافیایی و سیاسی نظیر تمدن‌ها، ملت‌ها، قبایل، تروریست‌ها، زنان، متمدن‌ها، و ... ساخته می‌شود (Hansen, 2006: 6).

در کنار بصیرت‌های فوق و در تکمیل آنها نویسنده با تکیه بر آرای لویناس چنین عنوان می‌کند که از آنجا که در سنت فلسفی غرب، کارگزاران تصمیم‌گیر، عقلانی و مستقل در نظر گرفته می‌شوند، "خود" و "دیگری" دو مجموعه کاملاً منفک از یکدیگر قلمداد می‌شوند. این در حالی است که "خود" همواره از "دیگری" تأثیر پذیرفته و توسط آن تکوین می‌یابد (Dauphinee, 2009: 236).

از سوی دیگر باختین نیز هم‌ارز با لویناس با طرح وضعیت مبتنی بر گفت‌وشنود (dialogism) به جای وضعیت مبتنی بر تک‌گویی (monologism)، به لحاظ هستی‌شناختی "دیگری" را برای تکمیل "خود" ضروری می‌داند. در واقع از دید وی در وضعیت تک‌گویی "دیگری" ابژه آگاهی "خود" است، در صورتی که در وضعیت گفت‌وشنودی، "خود" و "دیگری" وضعیتی برابر دارند (Guillaume, 2002: 4-9). در واقع از منظر باختین، رابطه میان "خود" و "دیگری" از حالت جدلی به حالت گفت‌وشنودی مبدل می‌شود.

آنچه را که سبب تضاد میان "خود" و "دیگری" می‌شود، به نوعی می‌توان با استعانت از دیدگاه‌های اشمیت توضیح داد. وی با تمرکز بر امر سیاسی (the Political) بر مبنای یک تصمیم استثنایی (exceptional decision) که در شرایط برآمدن یک تهدید وجودی (existential threat) مرزی میان دوست و دشمن ایجاد کرده، تضاد میان "خود" و "دیگری" را به صورت رشته دوست/دشمن به تصویر می‌کشد (Odysseos and Petito, 2009: 307-308).

ونت نیز، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در چارچوب مقوله شکل‌گیری هویت به مسئله "خود" و "دیگری" توجه کرده است. بر این اساس ونت با به عاریت گرفتن مفروضه‌ای کلیدی از تعامل‌گرایان نمادین (symbolic interactionists) در خصوص اینکه دولت‌ها چگونه هویت‌های یکدیگر را قوام می‌بخشند، عقیده دارد که مفاهیم خود و منافع به انعکاس اعمال معنادار دیگران در طول زمان گرایش دارند. مفهوم «خود آینه‌ای» (looking-glass self) که توسط تعامل‌گرایان نمادین مطرح شده و "خود" که بازتابی از اجتماعی شدن کنشگر است، شکل‌گیری هویت را توضیح می‌دهد (Wendt, 1992: 404).

ونت به جای رشته خود/دیگری از رشته خویشتن/دیگری (ego/alter) سخن به میان می‌آورد. از دید وی، "خویشتن" از طریق نقش‌پذیری (role-taking) که مبتنی بر انتخاب از میان بازنمایی‌های شکل‌گرفته از انگاره‌های پیشینی (a priori Ideas) است، در جریان اولین تعامل، با کسب هویتی خاص مبتنی بر نقش به قالب‌بندی "دیگری" (altercasting) می‌پردازد. این روند به معنادار شدن هویت "خویشتن" نیز می‌انجامد. بر این اساس، "خویشتن" و "دیگری" بر مبنای بازنمایی‌هایی از "خود" و "دیگری"، «تعریف وضعیت» (definition of situation) از یکدیگر را برمی‌سازند (Wendt, 1999: 328-329).

با توجه به توضیح یادشده، باید خاطر نشان کرد که با توجه به آنکه ایران از عصر صفوی دارای دولتی حاکم و حکومتی فراگیر شده است، منظور نویسنده از "دیگری" در این مقاله، کنشگر یا کنشگرانی‌اند که در مقاطع زمانی مختلف در روابط خارجی ایران در دوره کلان‌تاریخی مورد بررسی برای کارگزاران و تصمیم‌گیران اصلی روابط خارجی به‌گونه‌ای تضادآمیز تعریف شده‌اند. در واقع کنشگرانی که در ادوار زمانی مختلف نقش "دیگری" را در روابط خارجی ایران بازی کرده‌اند، به‌صورت تاریخی و همزمان با "خود" ایران ساخته شده، تحول یافته و تثبیت شده‌اند.

ب) چارچوب نظری و روش‌شناسی: بهره‌مندی جامعه‌شناسی تاریخی از تبیین روایی

همچنان‌که هابسون و لاسن ذکر می‌کنند، پس از جنگ سرد توجهی دوباره به تاریخ، در چارچوب رشته روابط بین‌الملل جلب شده است. از این نظر توجه به جامعه‌شناسی تاریخی بیانگر تدوین پژوهش‌هایی است که به‌لحاظ تاریخی پُرمایه، و به‌لحاظ نظری سازنده باشند (Hobson and Lawson, 2008: 417). در واقع به بیان مبی، جامعه‌شناسی تاریخی از این جهت که تحلیل تاریخی و تحلیل نظری را ترکیب کرده، رویکرد ارزشمندی در رشته روابط بین‌الملل است (Mabee, 2007: 432). از سوی دیگر، لاسن عقیده دارد در پی شکوفایی نظری رشته روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد، در مقایسه با اقتصاد، سیاست و نظریه سیاسی، جامعه‌شناسی به گونه‌ای فزاینده تأثیرگذار بوده است (Lawson, 2006: 3&8).

در این میان، اشرودر با مد نظر قرار دادن تناسب بالقوه میان تاریخ بین‌الملل و نظریه روابط بین‌الملل در جهت استفاده از مواد خام و یافته‌های این دو حوزه توسط یکدیگر (Schroeder, 1997: 70)، هابسون با انتقاد از غیرتاریخی بودن جریان اصلی روابط بین‌الملل (Hobson, 2007: 415)، و المَن‌ها با فاقد معنا دانستن رشته روابط بین‌الملل بدون تاریخ و چرخش تاریخی (Elman and Elman, 2008: 359-360)، این دستاورد فکری را یادآوری می‌کنند که تفکیکی میان نظریه بسترمند (embedded theory) که در آن نظریه از روایت فراگیر مورخ تبعیت می‌کند — و نظریه فراگیر (encompassing theory) — که در آن روایت از بایسته‌های نظری نظریه‌پرداز تبعیت می‌کند — وجود ندارد (Lawson, 2007: 356).

دین با توجه به انتقادات دیدگاه‌های خود نوعی جامعه‌شناسی تاریخی کمتر نظری را مطرح می‌کند که جنبه تحلیلی دارد و با نقد نگاه یکدست به کل تاریخ جهان در قالب تمدن مدرنیته و رد نام‌گرایی مفهومی (conceptual nominalism)، به یک فعایت فکری فرارشته‌ای، انتقادی، مباحثه‌آمیز و آموزنده دست می‌یابد. این جامعه‌شناسی تاریخی به تأسی از آرای فوکو، مبتنی بر نوعی تاریخ انتقادی و تأثیرگذار (critical and effective history) است (Dean, 1994: 11-13).

بدین ترتیب نویسنده در جهت پیشبرد رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، با توجه به الزامات پژوهش تاریخی، از تبیین روایی به‌عنوان راهبرد تحلیلی خود استفاده کرده است. صحبت از راهبرد تحلیلی تبیین روایی در وهله نخست تعریف مفهوم روایت را ضرورت می‌بخشد. از دید لِمُن روایت توصیفی است از آنچه روی داده که در قالب زنجیره‌ای از رخدادها فهم می‌شود. بر این اساس یک روایت ماهیتاً برحسب وضعیت "این واقعه، آن‌گاه آن واقعه" ساختار می‌یابد (Lemon, 2003: 299). از این منظر، روایت تنها ابزار ادبی است که ساختار زمان گذشته را بازتاب می‌دهد (Munz, 1997: 834). به بیان لِمُن روایت یک رشته از رخدادها را به زنجیره‌ای معنادار (intelligible) تبدیل می‌کند (Lemon, 2003: 298-301 and 1995: 42-43).

لِمُن میان مفاهیم happening (واقعه)، occurrence (رخداد) و event (رویداد) تمایز قائل می‌شود. در این زمینه، واقعه به‌طور عام دربرگیرنده رخداد و رویداد است، اما رخداد ناظر بر وقوع هر گونه فعلی است. در واقع رخدادها به‌تنهایی برحسب توالی زمانی فهم‌پذیر (معنادار) نبوده و دارای هویت روایی نیستند. رخدادها به‌منزله اجزای زنجیره‌های یک روایت قلمداد می‌شوند. بدین قرار زنجیره این رخدادهاست که به یک روایت شکل می‌دهد. در این جهت رویداد ترتیب خاصی از رخدادهاست که باید آغاز، میانه و انجامی داشته باشد. یک رویداد نه‌تنها باید زنجیره‌ای از رخدادها را برحسب اصل "به دنبال آمدن" (following on) شکل دهد، بلکه باید براساس ترتیب خاصی از رخدادها معنا یابد. بنابراین رویدادها شامل پدیده‌هایی چون تولد، مرگ، جنگ، انتخابات، و ... هستند و محتوای آنها شکل روایت دارد، با این تفاوت که روایت ادامه می‌یابد، اما رویدادها پایان می‌پذیرند (Lemon, 1995: 62-76).

نکته بسیار مهم در خصوص تبیین روایی آن است که ساختار روایت مبتنی بر زنجیره‌های رخدادها (sequences of occurrences) است؛ از این‌رو، در چارچوب تبیین روایی این زنجیره‌ها از یکدیگر تبعیت می‌کنند. یک رخداد به‌عنوان رخدادی که از رخداد پیشین تبعیت می‌کند، تبیین می‌شود. البته ترتیب این زنجیره‌ها دارای منطق است؛ به این معنا که صرف پشت سر هم قرار گرفتن، دال بر امکان تبیین نیست (Lemon, 2003: 313-4 and Munz, 1997: 837-839). در واقع این زنجیره‌ها باید در کنار هم معنادار باشند تا به رویدادها و روایت مورد نظر شکل دهند.

در تبیین روایی پس از رخداد الف صرف‌نظر از رخداد ب، رخدادهای ج یا د نیز می‌توانند واقع شوند. به بیان دیگر برخلاف علوم طبیعی که رخداد الف وقوع رخداد ب را تعیین می‌بخشد، در تاریخ رخداد الف بر رخداد ب تأثیر می‌گذارد، چراکه در تاریخ، سلوک انسانی (human conduct) چنین ایجاب می‌کند. از این منظر روایت مورد نظر در تاریخ سرشتی بازفرجام دارد؛ بدین جهت که عاملان انسانی (agents) بنا به یک دلیل (reason) رخداد قبلی را به رخداد

بعدی متصل می‌کنند، چه تبیین روایی به عاملین انسانی معطوف است. بدین ترتیب این عامل انسانی است که انتخاب می‌کند پس از رخداد الف، رخداد ب قرار گیرد یا رخداد های ج یا د (Lemon, 1995: 51-60).

در کل و به‌عنوان جمع‌بندی از این گفتار می‌توان گفت راهبرد تحلیلی مبتنی بر روایت و تبیین روایی را می‌توان دستاوردی مفید برای جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل به حساب آورد. از این نظر، بهره‌گیری از روایت علاوه بر آنکه برای تحلیل جامعه‌شناختی رویدادهای تاریخی لازم است، مقوله‌ای موفقیت‌آمیز در فراهم آوردن انواع مشخص تبیین خواهد بود (Gotham and Staples, 1996: 468).

اکنون می‌توان بر مبنای مباحث مفهومی و روش‌شناختی ذکر شده مسئله «دیگری» را در تاریخ روابط خارجی ایران تحلیل کرد. در این زمینه، نویسنده سه دوره مشخص را بر اساس مؤیدات راهبرد تحلیل روایی مشخص کرده و تحلیل می‌کند. سه بخش بعدی مقاله ناظر بر دسته‌بندی مذکور است.

عصر صفوی و تکوین «دیگری» در روابط خارجی ایران

با ظهور صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷ ق / ۱۷۲۲-۱۵۰۲ م)، پس از نزدیک به نهمصد سال حکومتی یکپارچه و فراگیر در ایران استقرار یافت (رومر، ۱۳۸۷؛ سیوری، ۱۳۸۲، ۱۳۸۸؛ تاج‌بخش، ۱۳۷۲؛ مزای، ۱۳۶۸؛ هیتس، ۱۳۶۱؛ و پطروشفسکی، ۱۳۵۰). اگرچه شاه‌اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ ق / ۱۵۲۴-۱۵۰۲ م) درکی مخدوش و غلوآمیز از مذهب تشیع داشت، به تدریج نهاد دینی با مهاجرت علمای شیعه از دیگر ممالک اسلامی به ایران، به‌ویژه منطقه جبل‌عامل در قلمرو امپراتوری عثمانی، از دوره شاه تهماسب (۹۸۴-۹۳۰ ق / ۱۵۷۶-۱۵۲۴ م) تا شاه‌عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ ق / ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م) تثبیت شد. از این جهت نوعی دین‌سالاری پیشامد در ایران عصر صفوی شکل گرفت.

به مقتضای نیازهای موجود پس از تغییر مذهب در ایران، علمای مذهبی شیعه از منطقه جبل‌عامل به دعوت پادشاهان صفوی وارد ایران شدند. با تثبیت موقعیت علمای عرب در کنار علمای ایرانی که از خانواده‌های سرشناس قدیمی بودند، و تربیت شاگردان جدید توسط علمای عرب در مدارس مذهبی توسعه‌یافته، سلسله‌مراتب علمای مذهبی رفته‌رفته نقش اجتماعی-سیاسی مستقل خود را در دولت صفوی بنیان نهاد. این روند، با کاهش نقش ترکان قزلباش در دولت صفوی که انگیزه‌های کاملاً سیاسی داشت مقارن شد. بدین ترتیب شاه و علمای مذهبی رئوس قدرت در دولت صفوی را تشکیل دادند (Newman, 2006, 1993).

(Amir Arjomand, 1985, 1996a, 1996b, 1997.Cole, 2002, Abisaab, 2004).

استقرار حکومتی شیعی، منازعات و جنگ میان ایران و ازبکان و عثمانیان سنی مذهب را در بر داشت. در این زمینه می‌توان به جنگ مرو (۹۱۶ق/۱۵۱۰م) در دوره شاه اسماعیل اول، جنگ جام (۹۳۵ق/۱۵۲۹م) در دوره شاه طهماسب و جنگ رباط‌پرنیان (۱۰۰۷ق/۱۵۹۹م) در دوره شاه عباس اول میان صفویه و ازبکان؛ و جنگ چالدران (۹۲۰ق/۱۵۱۴م) در دوره شاه اسماعیل اول، جنگ‌های موسوم به عراقین در دوره شاه طهماسب (از ۹۴۰ق/۱۵۳۴م تا ۹۶۲ق/۱۵۵۵م)، و جنگ‌های پراکنده در دوران شاه عباس اول (از ۱۰۱۲ق/۱۶۰۳م تا ۱۰۲۲ق/۱۶۱۳م) میان صفویه و عثمانی اشاره کرد (مهدوی، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۹؛ غفاری فرد، ۱۳۷۶؛ نوائی، ۱۳۸۶: ۳۷-۵).

توضیح آنکه با رسمیت یافتن مذهب تشیع و تثبیت گام‌به‌گام آن دو رویداد هم در این دوره شکل می‌گیرد: جنگ مرو با ازبک‌ها و جنگ چالدران با عثمانی. این دو رویداد که در دامنه زمانی پانزده‌ساله پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل در ایران شکل گرفتند، نطفه ظهور عنصر "دیگری" در قالب تضاد درون‌دینی یا مذهبی در روابط خارجی ایران عصر صفوی محسوب می‌شوند. در خصوص ازبکان، تاخت‌وتازهای آنان به صفحات شرقی ایران که با چاشنی سنی مذهبی نیز ممزوج شد، رخدادی در جهت پیش رفتن به سمت رویداد جنگ مرو قلمداد می‌شود. در خصوص عثمانی نیز تحرکات قزلباشان در مرزهای غربی عثمانی، رخدادی در جهت تشدید خصومت ایران عصر شاه اسماعیل و عثمانی عصر سلطان سلیم اول تا وقوع رویداد جنگ چالدران محسوب می‌شود.

روایت مورد نظر به همین سیاق در ادوار بعدی صفویه نیز تداوم می‌یابد. در این زمینه، جنگ‌های جام و رباط‌پرنیان در دوران شاه طهماسب و شاه عباس اول با ازبکان، و جنگ‌های عراقین و برخورد‌های نظامی پراکنده در دوران پادشاهان مذکور به منزله رویدادهای بعدی این روایت قلمداد می‌شوند. نکته مهم آنکه با گذشت نزدیک به یک قرن در طی این روند، نهادهای مذهبی مستظهر به تشیع در ایران به اوج تثبیت خود رسید. در واقع به موازات روند تثبیت دین‌سالاری شیعی و تثبیت جایگاه علمای مذهبی از دوره شاه طهماسب تا دوره شاه عباس اول، عنصر "دیگری" در سایه تضادهای درون‌دینی یا مذهبی تعریف شد. همچنان‌که صفت گل (۱۳۸۱) نیز اشاره می‌کند، نهاد دینی به تدریج از آغاز عصر صفوی روندی را طی می‌کند که پس از گذشتن از مراحل شکل‌گیری و پیدایش، به مرحله شکوفایی خود در عصر شاه عباس اول می‌رسد.

شایان توضیح است که اگرچه ازبکان به دلیل فقدان حکومت سازمان‌یافته به زودی از صحنه منازعات کنار رفتند، عثمانی به دلیل وجود تشکیلات دولتی منظم و قدرتمند به دشمن شماره یک صفویه تبدیل شد. بدین جهت ایران از همان آغاز به راهبرد اتحاد با قدرت‌های اروپایی علیه عثمانی معطوف شد (لاکهارت، ۱۳۸۷؛ نوائی، ۱۳۸۶؛ سیوری، ۱۳۶۳: ۹۴).

بازتاب دولت دین‌سالار صفوی در روابط خارجی ایران در تمایز با عثمانی سنی‌مذهب به عنوان عنصر "دیگری" که خط‌مشی اتحاد با قدرت‌های اروپایی جهان مسیحیت آن عصر را به دنبال دارد، بیانگر تکوین "دیگری" در روابط خارجی ایران است؛ چراکه تأسیس یک دولت فراگیر در ایران، پس از چند سده توسط صفویه، بنیان یافتن روابط خارجی ایران را نیز متعاقباً در بر دارد. این بنیان، بی‌هیچ تردید، عثمانی را به‌عنوان "دیگری" خود بازمی‌شناسد؛ بنابراین تکوین عنصر "دیگری" در روابط خارجی ایران، هم‌ارز با تضاد و تقابل مذهبی با عثمانی سنی‌مذهب، و مستظهر به شکل‌گیری دولت دین‌سالار شیعی صفوی است. بدین ترتیب "دیگری" در روابط خارجی ایران عصر صفوی در کسوت عثمانی تکوین یافت.

عصر قاجار و تحول "دیگری" در روابط خارجی ایران

پس از طی شدن دوران کوتاه حکومت آقامحمدخان قاجار (۱۲۱۱-۱۲۱۰ق/ ۱۷۹۷-۱۷۹۶م)، و به سلطنت رسیدن فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۲ق/ ۱۸۳۴-۱۷۹۷ م) به تدریج عنصری دیگر در عرصه روابط خارجی ایران ظهور یافت: غرب. بدین قرار روابط جدی میان ایران و غرب از دوره فتحعلی‌شاه قاجار آغاز شد. این مسئله در شرایطی به وقوع پیوست که سه قدرت بزرگ اروپایی، یعنی روسیه تزاری، بریتانیا و فرانسه، در چارچوب معادلات حاکم بر سیاست‌های جهانی خود در سده نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری قمری، همزمان متوجه ایران شدند (تیموری، ۱۳۹۲؛ شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۹؛ نصر، ۱۳۶۳؛ ۲۷۸-۲۷۷؛ تاج‌بخش، ۱۳۶۲؛ ۲۲۵-۲۲۴).

به دلیل ضعف‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی ایران در مواجهه با غرب، مقدمات نفوذ سیاسی، غلبه نظامی و بهره‌برداری غرب فراهم آمد. نویسنده در این جهت مجموعه‌ای از رویدادها را به‌منظور پیشبرد روایت "دیگری" در روابط خارجی ایران مدنظر قرار داده است. این رویدادها در قالب نفوذ سیاسی و غلبه نظامی غرب در پی یکدیگر قرار می‌گیرند.

نفوذ سیاسی غرب به عقد معاهداتی بی‌نتیجه برای ایران چون فین‌کن‌اشتاین (۱۲۲۲ق/ ۱۸۰۷م) با فرانسه، و عهدنامه‌های ۱۲۱۵ق/ ۱۸۰۱م، ۱۲۲۴ق/ ۱۸۰۹م (عهدنامه مجمل)، ۱۲۲۷ق/ ۱۸۱۲م (عهدنامه مفصل)، و ۱۲۲۹ق/ ۱۸۱۴م (عهدنامه تهران) با بریتانیا در ابتدای عصر قاجار انجامید. این در شرایطی بود که ایران می‌خواست با عقد معاهدات مذکور از روند توسعه‌طلبی ارضی روسیه در صفحات شمال و شمال غربی ایران ممانعت به‌عمل آورد (احمدی، ۱۳۷۹؛ ۳۲-۲۷؛ شمیم، ۱۳۷۵؛ ۸۲-۷۰؛ تاج‌بخش، ۱۳۶۳؛ طباطبائی مجد، ۱۳۷۳).

علی‌رغم این معاهدات، با شکست نظامی ایران از روس‌ها در طی دو جنگ ۱۲۱۸-۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۳-۱۸۰۴م و ۱۲۴۳-۱۲۴۱ق/ ۱۸۲۸-۱۸۲۶م، که به معاهدات گلستان (۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۳م) و ترکمانچای (۱۲۴۳ق/ ۱۸۲۸م) انجامید، ایران بخش مهمی از سرزمین‌های خود را

در منطقه قفقاز از دست داد. روند غلبه نظامی روس‌ها با انعقاد قرارداد آخال (۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۱م) ادامه یافت که به انتزاع سرزمین‌های ایران در آسیای میانه منجر شد. همچنین با صحنه‌گردانی بریتانیا، براساس معاهده پاریس (۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م)، افغانستان نیز در جهت راهبرد کلی بریتانیا در حفظ هند از ایران منتزع شد (Kelly, 2006؛ مهدوی، ۱۳۸۱: ۲۲۳-۲۲۲، ۲۳۷-۲۳۰، ۲۸۷-۲۸۳؛ بینا، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۶۰-۱۵۸، ۲۳۱-۲۲۷؛ انکین، ۱۳۸۲؛ احمدی، ۱۳۷۹: ۶۰-۵۵؛ شمیم، ۱۳۷۵: ۱۰۹-۸۳، ۲۵۲-۲۴۸؛ نصر، ۱۳۶۳: ۲۱۲-۱۸۷).

از دیگر رویدادهای مشعر بر نفوذ سیاسی غرب در عصر قاجار می‌توان به قرارداد ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۷م (و قرارداد مکمل آن در ۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۵م)، تقسیم ایران میان روسیه و بریتانیا، ممانعت از طرح خواسته‌های ایران در جامعه ملل پس از پایان یافتن جنگ جهانی اول و قرارداد ۱۳۳۷ق/ ۱۹۱۹م ایران و بریتانیا که ناظر بر تحت‌الحمایگی ایران بود اشاره کرد (Cornin, 2008: 72؛ گریوز، ۱۳۸۸: ۴۲۰-۴۱۹؛ ذوقی، ۱۳۶۸: ۶۷-۳۷، ۲۹۲-۲۷۷).

بدین ترتیب، زنجیره مورد نظر در این بخش دربرگیرنده رویدادهای بسیار مهمی است که تأثیری تعیین‌کننده در روایت "دیگری" در روابط خارجی عصر قاجار دارند. این روایت از دو بخش یا صحنه تشکیل شده است. صحنه اول به‌عنوان زنجیره‌ای از رخدادها در رویدادهای عهدنامه گلستان، عهدنامه ترکمانچای، عهدنامه پاریس، و عهدنامه آخال تبلور یافت. انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای با روسیه — و البته با موافقت بریتانیا — که نتیجه شکست‌های پی‌درپی نظامی ایران از روسیه بود؛ و همچنین انعقاد عهدنامه پاریس میان ایران و بریتانیا و عهدنامه آخال میان ایران و روسیه که به ترتیب انتزاع افغانستان و سرزمین‌های ترکستان و ماوراءالنهر را از ایران به رسمیت شناختند، صحنه اول در تصویر قدرت‌های غربی به‌عنوان "دیگری" قلمداد می‌شود.

اما صحنه دوم در روایت مورد نظر با تحولات آغاز سده بیستم میلادی مرتبط است. از این نظر انعقاد معاهده ۱۹۰۷ میان روسیه و بریتانیا که مشعر بر تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ این دو قدرت بود و تکمیل آن در معاهده ۱۹۱۵، کشتار آزادیخواهان نهضت مشروطه توسط روس‌ها و سکوت بریتانیا در این خصوص، نقض بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول توسط قوای روس و انگلیس که غارت ایران توسط قوای مذکور را نیز در پی داشت، ممانعت بریتانیا از طرح خواسته‌های منطقی ایران در کنفرانس صلح ورسای به‌عنوان یک کشور متضرر از جنگ جهانی اول، و تلاش بریتانیا برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ که به‌نوعی تحت‌الحمایگی ایران به بریتانیا را در پی داشت، رویدادهایی اغماض‌ناپذیر در صحنه دوم هستند که به تصویر قدرت‌های غربی به‌عنوان "دیگری" کمک کردند.

بدین ترتیب با مرور تحولات روابط خارجی ایران در عصر قاجار می‌توان به این نتیجه رسید که مواجهه ایران با غرب به صورت جدی، به نفوذ سیاسی، غلبه نظامی و بهره‌برداری اقتصادی غرب، و به‌طور خاص دو قدرت بزرگ و استعماری روسیه تزاری و بریتانیا انجامید. در این زمینه، نویسنده عقیده دارد در روابط خارجی ایران عصر قاجار، غرب به‌عنوان "دیگری" نمود می‌یابد. بر این اساس، عنصر "دیگری" در روابط خارجی ایران عصر قاجار تحول می‌یابد. نکته مهم آن است که برخلاف عصر صفوی که عنصر "دیگری" (عثمانی) هم‌ارز با صفویه بود، در عصر قاجار عنصر "دیگری" (غرب) بسیار قدرتمندتر بود. این بیش‌ازپیش نشان‌دهنده یک تحول عصری در تاریخ روابط خارجی ایران است.

عصر پهلوی و تداوم "دیگری" در روابط خارجی ایران

روایت روابط خارجی ایران عصر پهلوی در ارتباط با عنصر "دیگری" به دو صحنه تقسیم می‌شود: دوره زمانی رضاشاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش / ۱۹۴۱-۱۹۲۵م) و دوره زمانی محمدرضاشاه پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۰ / ۱۹۷۹-۱۹۴۱م). در عصر رضاشاه پهلوی معادلات پیشین همچنان بر روابط خارجی ایران حاکم بود، با این تفاوت که جایگاه اتحاد شوروی سوسیالیستی، به‌عنوان جانشین روسیه تزاری تثبیت شد. رضاشاه که همواره نگران اقدامات بالقوه انگلیسی‌ها علیه خود بود سعی کرد در وهله نخست نوعی تعادل میان شوروی و بریتانیا ایجاد کند.

رضاشاه متعاقب قرارداد دوستی و مودت ۱۲۹۹ش / ۱۹۲۱م — که اندکی پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش / بیست‌ویکم فوریه ۱۹۲۱م منعقد شده بود — قرارداد عدم مداخله را در ۱۳۰۶ش / ۱۹۲۷م با شوروی منعقد کرد؛ از سوی دیگر در جهت خنثی کردن اقدامات احتمالی شوروی در صفحات شمالی ایران به پیمان سعدآباد (۱۳۱۶ش / ۱۹۳۷م) پیوست (Ramezani, 1966: 272-3; زرگر، ۱۳۷۲؛ طاهر احمدی، ۱۳۷۶: ۳۳-۲۳).

با نزدیکی به آلمان هیتلری، به تدریج از دهه ۱۳۱۰ش / ۱۹۳۰م، رضاشاه پهلوی رویکرد نزدیکی به قدرت ثالث را در پیش گرفت. همین مسئله بهانه لازم را به نیروهای متفقین داد تا سرانجام در شهریور ۱۳۲۰ش / اوت ۱۹۴۱م وی را از اریکه قدرت به زیر کشیدند (مهدوی، ۱۳۸۸: ۵۵-۶۶). بدین ترتیب عملکرد رضاشاه در عرصه روابط خارجی ایران بازتاب نوعی ناسیونالیسم بیگانه‌هراسانه بود.

با آغاز جنگ جهانی دوم و بر تخت نشستن محمدرضاشاه به‌جای رضاشاه، زنجیره در قالب صحنه دوم روابط خارجی ایران در ارتباط با عنصر "دیگری" پیش می‌رود. روابط

خارجی محمدرضا شاه به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره اول از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش/ ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳م، و دوره دوم از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ش/ ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹م.

مهم‌ترین مسئله پس از به قدرت رسیدن محمدرضا شاه پهلوی، خارج نشدن قوای شوروی از آذربایجان ایران براساس توافقات کنفرانس‌های برگزار شده در خلال جنگ جهانی دوم بود. بحران آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴ش/ ۱۹۴۶-۱۹۴۵م در نهایت با حمایت آمریکا از حکومت نوپای محمدرضا شاه حل و فصل شد (فاوست، ۱۳۷۴: ۱۴۲-۹۷، ذوقی، ۱۳۷۲: ۳۲۵-۲۳۸). این مسئله نشان داد که با آغاز جنگ سرد، معادلات پیشین در روابط خارجی ایران و همین‌طور بازیگران آن در حال تغییرند.

از همین دوره زمانی به تدریج کمک‌های نظامی، فنی و اقتصادی ایالات متحده به ایران آغاز شد. کمک‌های اعطاشده به ایران در قالب دکترین ترومن (اعلام شده در مارس ۱۹۴۷م/ اسفند ۱۳۲۵ش) و اصل چهار آن (اعلام شده در ژانویه ۱۹۴۸م/ دی ۱۳۲۶ش) در این جهت شایان توجه است (مهدوی، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۴۱؛ ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۸۹-۱۷۵؛ ذوقی، ۱۳۷۲: ۳۴۶-۳۴۴).

با آغاز نخست‌وزیری محمد مصدق (۱۳۳۰ش/ آوریل ۱۹۵۱م) خط‌مشی موازنه منفی توسط وی پیگیری شد. بدین قرار، با ملی شدن صنعت نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹ش/ ۲۰ مارس ۱۹۵۱م) خلعید شرکت نفت ایران- انگلیس (خرداد ۱۳۳۰ش/ ژوئن ۱۹۵۱م) و قطع روابط ایران و بریتانیا (مهر ۱۳۳۱ش/ اکتبر ۱۹۵۲م) از یک‌سو، و با روی کار آمدن آیزنهاور در کاخ سفید (نوامبر ۱۹۵۲م/ آبان ۱۳۳۱ش) از سوی دیگر، به تدریج غرب به این جمع‌بندی رسید که ایران در خطر سقوط در دام شوروی و کمونیسم قرار گرفته است. بر این اساس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش/ ۱۹ اوت ۱۹۵۳م با مساعدت آمریکا و بریتانیا علیه مصدق به وقوع پیوست (گود، ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۱۸).

محمدرضا شاه پهلوی پس از برافتادن مصدق رویکرد نوینی را تحت عنوان سیاست ناسیونالیسم مثبت که در جهت نزدیکی به غرب تدوین شده بود، پیگیری کرد. در این زمینه، پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد، ایران هر چه بیشتر به سمت آمریکا متمایل شد. سهم ۴۰ درصدی شرکت‌های آمریکا در قرارداد کنسرسیوم (شهریور ۱۳۳۳ش/ اوت ۱۹۵۴م) نمایانگر حضور جدی آمریکا در عرصه روابط خارجی ایران پس از ۲۸ مرداد بود. از دیگر رویدادهای مهم این دوره عضویت ایران در پیمان بغداد در ۱۳۳۴ش/ ۱۹۵۵م و جانشین آن، سنتو در ۱۳۳۷ش/ ۱۹۵۸م بود. بدین قرار در فضای زمانی پس از ۲۸ مرداد، نه تنها حجم کمک‌های دریافتی ایران از آمریکا پس از اعلام دکترین آیزنهاور (دی ۱۳۳۵ش/ ژانویه ۱۹۵۷م) افزایش یافت، بلکه ایران و آمریکا موافقتنامه دفاعی مستقل (اسفند ۱۳۳۷ش/ مارس ۱۹۵۹م) منعقد کردند (Blake, 2009; مهدوی، ۱۳۸۹؛ ازغندی، ۱۳۸۱؛ و سایکل، ۱۳۹۰).

با روی کار آمدن کندی در کاخ سفید (۱۹۶۱م/۱۳۳۹ش) و متعاقب آن آغاز تنش‌زدایی میان دو اردوگاه شرق و غرب، ایران این فرصت را یافت که روابط خود را با شوروی بهبود بخشد. از نتایج این تحول، اعلام ایران به شوروی مبنی بر عدم واگذاری پایگاه موشکی به کشور ثالث در شهریور ۱۳۴۱ش/ سپتامبر ۱۹۶۲م، و افزایش مبادلات اقتصادی و بازرگانی با شوروی بود (Blake, 2009: 167-179).

سیاست ناسیونالیسم مثبت محمدرضاشاه پهلوی در ابتدای دهه ۱۳۴۰ش/ ۱۹۶۰م به سیاست مستقل ملی تغییر یافت. این سیاست که تا پایان عصر پهلوی تداوم یافت، ناظر بر اتحاد و نزدیکی هرچه بیشتر به ایالات متحده بود. با راه یافتن نیکسون به کاخ سفید (نوامبر ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش) و اعلام دکترین وی (ژوئیه ۱۹۶۹م/ تیر ۱۳۴۸ش) این مسیر هموارتر شد. محمدرضاشاه توانست به لطف دوستی خود با نیکسون، و افزایش درآمدهای نفتی در دهه ۱۳۵۰ش/ ۱۹۷۰م تحت نظارت آمریکا خلأ خروج قوای انگلیس را از منطقه پر کند. از جلوه‌های این تحول ظهور ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و مداخله نظامی در عمان، یمن شمالی و سومالی در جهت راهبرد مقابله با نیروهای متمایل به شوروی بود. عهدنامه دوستی آوریل ۱۹۷۲م/ فروردین ۱۳۵۱ش میان شوروی و عراق، نقش ایران در منطقه را حساس‌تر کرده بود. به هر روی، حجم مبادلات نظامی، فنی، و اقتصادی ایران و آمریکا در طول دهه ۱۳۵۰ش/ ۱۹۷۰م، به‌جز کاهش متعاقب دو سال آخر سلطنت محمدرضاشاه پهلوی در دوره زمانی پس از راهیابی کارتر به کاخ سفید (نوامبر ۱۹۷۶م/ آبان ۱۳۵۵ش)، روندی صعودی را طی کرد (مهدوی، ۱۳۸۹ و ازغندی، ۱۳۸۱).

بدین ترتیب، در عصر پهلوی دوم معادلات حاکم بر روابط خارجی ایران با تأثیر از فضای جنگ کاملاً تغییر یافت؛ مضافاً به اینکه پس از رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش/ ۱۹ اوت ۱۹۵۳م جایگاه ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یکی از دو بازیگر عرصه روابط خارجی ایران، در کنار شوروی سوسیالیستی، تثبیت شد. با وجود اتحاد با غرب، ایران تحت حکومت محمدرضاشاه پهلوی مناسبات خود با شوروی را، دست‌کم در حوزه‌های فنی و اقتصادی - بازرگانی حفظ کرد. در واقع شاه ایران با بزرگنمایی خطر شوروی و کمونیسم برای غرب، مناسبات تمام‌عیار با آمریکا را در جهت حفظ رژیم خود تحکیم بخشید. بدین قرار خصیصه روابط خارجی ایران در عصر محمدرضاشاه پهلوی اتحاد با اردوگاه غرب و همزیستی با اردوگاه شرق بود.

به هر روی، با تحلیل روابط خارجی ایران در دو عصر پهلوی اول و دوم می‌توان به این نتیجه رسید که عنصر "دیگری" پس از تحول آن در عصر قاجار همچنان تداوم یافت، چراکه همچنان رویدادهای خارجی به عنصر "دیگری" در روابط خارجی ایران عصر پهلوی شکل دادند. از این منظر اگرچه معادلات حاکم بر روابط خارجی ایران در عصر پهلوی دوم تغییر

کرد و بازیگران جدید جایگزین بازیگران پیشین شدند، عنصر غرب همچنان به‌عنوان عنصر حاکم در قالب رویدادهای خارجی، به تداوم عنصر "دیگری" در روابط خارجی ایران عصر پهلوی منجر شد.

عصر جمهوری اسلامی و تثبیت "دیگری" در روابط خارجی ایران

به تصویر کشیدن روایت "دیگری" در روابط خارجی ایران در عصر جمهوری اسلامی در وهله نخست مستلزم توجه به رویدادهای داخلی مرتبط با شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی است. از این منظر رویدادهای داخلی به شکل‌گیری نهضت اسلامی تحت زعامت امام خمینی با الهام از تعالیم اسلامی که به انقلاب اسلامی و متعاقباً تأسیس نظام جمهوری اسلامی منتج شد، معطوف است. همچنین بازتاب خارجی برآمدن نظام جمهوری اسلامی معطوف به جایگاه دو ابرقدرت جنگ سرد در آرا و دیدگاه‌های امام خمینی است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی در رأس دین‌سالاری مودرن و نظام جمهوری اسلامی (۶۸۵۷-۱۳۵۷ش / ۱۹۸۹-۱۹۷۹م) قرار گرفت. وی شخصاً به‌عنوان مرجع دینی و مرجع سیاسی به اداره امور دین‌سالاری مودرن پرداخت. پس از همه‌پرسی منتج به رأی مثبت به نظام جدید (۹ فروردین ۱۳۵۸ / ۲۹ مارس ۱۹۷۹م)، همه‌پرسی تصویب قانون اساسی (۱۲ آذر ۱۳۵۸ش / ۳ دسامبر ۱۹۷۹م)، واقعه اشغال سفارت آمریکا (۱۳ آبان ۱۳۵۸ش / ۴ نوامبر ۱۹۷۹م) جمهوری اسلامی در مسیر تثبیت و تحکیم خود قرار گرفت (استمپل، ۱۳۷۷: ۳۰۲-۲۷۱).

در ادامه با اتکا بر آرا و نظریه‌های امام خمینی می‌توان روابط خارجی ایران عصر جمهوری اسلامی را در سه زمینه ارائه طرح‌های مفهومی نوین (استکبار و امت)، مسئله صدور انقلاب، و اصل «نه شرقی، نه غربی» در نظر گرفت. بازتاب مذکور مؤید اتصال جنبه برون‌زاد تأسیس نظام جمهوری اسلامی به رویدادهای خارجی مؤثر بر تحول و تداوم "دیگری" در روابط خارجی ایران دوره‌های تاریخی قاجار و پهلوی است.

براساس طرح‌های مفهومی استکبار و امت، نخست اینکه جهان به دو اردوگاه مستکبران و مستضعفان تقسیم می‌شود و تقابلی دائم میان آنان وجود دارد و مستضعفان اعم از مسلمانان هستند؛ دوم اینکه، جوامع اسلامی باید ورای مرزهای ملی بدنه‌ای واحد را در تقابل با مستکبران شکل دهند. موضوع قابل استنباط از گفته‌های امام خمینی آن است که در نگاه وی این ایالات متحده آمریکا است که در رأس مستکبران جهان قرار دارد. در واقع امام خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی همان مسیر طی شده در دوران مبارزات خود را با صف‌بندی دوباره در مقابل ایالات متحده آمریکا در پیش گرفت (صحیفه امام، ۱۳۷۹).

صحت از مقوله استکبارستیزی در رویدادهای روابط خارجی ایران عصر جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی، طبعاً ضرورت صدور انقلاب اسلامی را در اردوگاه مستضعفان و جامع اسلامی در پی دارد. در واقع از این منظر، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی سرمشق و الگویی برای دیگر جوامع انسانی و اسلامی در نظر گرفته می‌شود. از این منظر مواضع ضدامپریالیستی امام خمینی در آرای وی در خصوص مقوله استکبار و استکبارستیزی قابل جست‌وجو است. در این زمینه، مسئله صدور انقلاب اسلامی نیز در جهت القای استکبارستیزی در بدنه امت اسلامی توضیح داده می‌شود (دهشیری، ۱۳۸۰؛ بابایی زارچ، ۱۳۸۳؛ محمدی، ۱۳۷۷).

اما مهم‌ترین مبحث مرتبط با روابط خارجی ایران عصر جمهوری اسلامی، طرح اصل «نه شرقی، نه غربی» است. از این زاویه، امام خمینی با مردود دانستن هر دو نوع نظام کمونیسم و سرمایه‌داری، به‌عنوان نظام‌های غیرالهی و ملهم از اندیشه‌های مادی، هرگونه نزدیکی به یکی از دو اردوگاه شرق و غرب را نفی می‌کند. در این مسیر، رویکرد سیاسی منبعث از اصل «نه شرقی، نه غربی» در خدمت به مستضعفان جهان از دیدگاه نهضت اسلامی قرار می‌گرفت (دهشیری، ۱۳۸۸؛ ازغندی، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹).

از این منظر امام خمینی علی‌رغم تقسیم جهان به دو اردوگاه شرق و غرب به سردمداری اتحاد شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا، براساس مبانی اعتقادی اسلام مسیری را مشخص کرد که در هیچ شرایطی حاضر به نزدیکی و اتحاد با نظام‌های منتج از مظاهر مادی‌گرایی و غیرالهی، خواه در کسوت کمونیسم و خواه در کسوت سرمایه‌داری، نیست. در واقع در نظریه روابط بین‌المللی امام خمینی دیدگاه‌های جهانشمول دیگر جز اسلام، به‌ویژه سرمایه‌داری و سوسیالیسم منسوخ بودند (Ramezani, 2008: 8).

بدین ترتیب نویسنده در خصوص مسئله «دیگری» در روابط خارجی ایران عصر جمهوری اسلامی معتقد است که در ده سال نخست پس از تأسیس نظام جمهوری اسلامی، مستظهر به رویدادهای داخلی دین‌سالاری مُدرن از یک‌سو، و تجربیات نزدیک به دو قرن مواجهه با قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها از سوی دیگر، نوعی پیوند میان رویدادهای داخلی و خارجی در خصوص نگاه به «دیگری» شکل گرفت. این مرحله در روایت کلان «دیگری» در روابط خارجی ایران، بیانگر تثبیت و اوج نهادینگی عنصر «دیگری» است.

نتیجه

نویسنده کوشید در این مقاله با استفاده از تبیین روایی در بطن رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی مسئله «دیگری» را در روابط خارجی ایران تحلیل کند. در وهله نخست، نویسنده با عطف

توجه به تمایز میان مقولات رخداد، رویداد و روایت تحولات تاریخ روابط خارجی ایران را به گونه‌ای معنادار سامان بخشید. در این خصوص شایان توضیح است که با توجه به توضیحات بیان شده، رخدادها عناصر برساننده رویدادها، و رویدادها مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده روایت‌ها هستند؛ بدین معنا این رویدادها هستند که متشکل از مجموعه‌ای از رخدادها به روایت‌ها شکل می‌دهند.

شایان یادآوری است که مسئله مورد پرسش، چگونگی ساخت و تثبیت عنصر "دیگری" در تاریخ روابط خارجی ایران از تکوین حکومت صفوی تا ده سال نخست تأسیس نظام جمهوری اسلامی بود. بر اساس دسته‌بندی رویدادهای مورد بررسی به داخلی و خارجی و تأثیرگذاری آنها بر عنصر "دیگری"، نویسنده، ادوار تاریخی روابط خارجی ایران را به سه بخش تقسیم کرد: بخش اول، عصر صفوی (مرحله تأثیرگذاری رویدادهای داخلی)؛ بخش دوم، عصر قاجار و عصر پهلوی (مرحله تأثیرگذاری رویدادهای خارجی)؛ و بخش سوم، عصر جمهوری اسلامی (مرحله تأثیرگذاری توأم رویدادهای داخلی و خارجی).

دسته‌بندی بالا، حاصل مطالعه و تحلیل ادوار تاریخی روابط خارجی ایران در ارتباط با نوع نگاه به "دیگری" است. بر این اساس در عصر صفوی این رویدادهای داخلی هستند که بر نوع نگاه به "دیگری" تأثیر گذارند، اما در اعصار قاجار و پهلوی رویدادهای خارجی بر نوع نگاه به "دیگری" تأثیر می‌گذارند. همچنین نوع نگاه به "دیگری" در عصر جمهوری اسلامی نتیجه تأثیرگذاری توأم رویدادهای داخلی و خارجی است.

بدین ترتیب همچنان‌که از فحوای مطالب فوق استنباط می‌شود، نویسنده معتقد است از زمان تکوین حکومت صفوی تا ده سال نخست تأسیس نظام جمهوری اسلامی، عنصر "دیگری" در روابط خارجی ایران مراحل ساخت و تکوین، تحول و تداوم، و تثبیت را در چارچوب زنجیره‌های روایی مبتنی بر رویدادهای داخلی و خارجی طی می‌کند. در نهایت از مجموع کلیه مطالب می‌توان نتیجه گرفت که براساس رویدادهای داخلی و خارجی مرتبط با روابط خارجی ایران، عنصر "دیگری" در عصر صفوی تکوین یافت، در عصر قاجار تحول پیدا کرد، در عصر پهلوی تداوم یافت و در عصر جمهوری اسلامی تثبیت شد و به اوج نهادینگی رسید.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. اتکین، موریل (۱۳۸۲)، روابط ایران و روس (۱۸۴۸-۱۷۸۰)، ترجمه محسن خادم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. احمدی، حسین (۱۳۷۹)، ایران و بریتانیا (۱۲۵۷-۱۲۲۴ ق) به روایت اسناد ایرانی موجود در انگلستان، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۳. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱)، روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده): ۵۷-۱۳۲۰، چ سوم، تهران: قومس.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چ پنجم، تهران: قومس.
۵. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۹)، چارچوب و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: قومس.
۶. استمیل، جان. دی. (۱۳۷۷)، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۷. بابایی زارچ، علی محمد (۱۳۸۳)، امت و ملت در اندیشه امام خمینی (ره)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۸. بینا، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، دو جلد، چ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۹. پطروشفسکی، ایلیا پولویچ (۱۳۵۰)، اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
۱۰. تاج‌بخش، احمد (۱۳۶۲)، سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران، تهران: اقبال.
۱۱. تاج‌بخش، احمد (۱۳۷۲)، تاریخ صفویه، شیراز: نوید شیراز.
۱۲. تیموری، ابراهیم (۱۳۹۲)، تاریخ سیاسی ایران در دوره قاجار، دو جلد، تهران: علمی.
۱۳. جعفریان، رسول (۱۳۸۲)، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران: از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی (سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰)، چ چهارم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۴. خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۹)، صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ۲۲ جلد، چ سوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۱۵. دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰)، درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)، چ دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۶. دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۸)، بازتاب مفهومی و نظری انقلاب اسلامی ایران در روابط بین‌الملل، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ (بخش اول ۱۹۰۰-۱۹۲۵)، تهران: پاژنگ.
۱۸. ذوقی، ایرج (۱۳۷۲)، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم (پژوهشی درباره امپریالیسم)، چ سوم، تهران: پاژنگ.
۱۹. رومر، اچ. او. (۱۳۸۷)، «دوره صفوی». در: پیتر جکسون و لورنس لاکهارت (ویراستاران). تاریخ ایران کمبریج: دوره صفوی، ج ششم (قسمت دوم)، ترجمه تیمور جعفری، تهران: مهتاب، ۲۱۰-۷.
۲۰. زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین-معین.
۲۱. سایکل، امین (۱۳۹۰)، «سیاست خارجی ایران: ۱۹۷۹-۱۹۲۱». در: پیتر آوری (ویراستار). تاریخ ایران کمبریج: دوره پهلوی، از رضاشاه تا انقلاب اسلامی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چ دوم، تهران: جامی، ۱۵۰-۱۱۱.
۲۲. سیوری، راجر ام. (۱۳۶۳)، ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب تهران.
۲۳. سیوری، راجر ام. (۱۳۸۲)، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی (مجموعه مقالات)، ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد و محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر.
۲۴. سیوری، راجر ام. (۱۳۸۸)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، ویرایش سوم، چ هجدهم، تهران: مرکز.
۲۵. شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۵)، ایران در دوره سلطنت قاجار، چ دوم، تهران: مدبر.
۲۶. شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۹)، افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، تهران: کیهان.
۲۷. صفت‌گل، منصور (۱۳۸۱)، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی (تاریخ تحولات دینی ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری)، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۲۸. طاهرآحمادی، محمود (۱۳۸۴)، روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۹. طباطبائی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳)، معاهدات و قراردادهای تاریخی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
۳۰. غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۳۷۶)، روابط صفویه و اوزبکان (۱۰۳۱-۹۱۳ هـ.ق)، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۳۱. فاوست، لوئیس (۱۳۷۴)، ایران و جنگ سرد: بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)، ترجمه کاوه بیات، چ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۳۲. گریوز، رُز (۱۳۸۸)، روابط ایران با بریتانیای کبیر و هندوستان بریتانیا (۱۹۲۱-۱۷۹۸)، در: پیتر آوری (ویراستار)، تاریخ ایران کمبریج: دوره افشار، زند و قاجار. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چ دوم، تهران: جامی، ۴۳۰-۳۶۶.

۳۳. گود، جیمز اف. (۱۳۸۲)، سایه مصدق بر روابط ایران و آمریکا، ترجمه علی بختیاری‌زاده. با مقدمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کویر.
۳۴. لاکهارت، لورنس (۱۳۸۷)، تماس‌های اروپاییان با ایران، ۱۷۳۶-۱۳۵۰، در: پیتر جکسون و لورنس لاکهارت (ویراستاران). تاریخ ایران کمبریج: دوره صفوی، ج ششم (قسمت دوم). ترجمه تیمور جعفری، تهران: مهتاب، ۲۸۱-۲۳۷.
۳۵. محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل، تهران: نشر دادگستر.
۳۶. مزای، میشل م. (۱۳۶۸)، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، ج دوم، تهران: گستره.
۳۷. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۸۸)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۵۰۰-۱۹۴۵)، ج چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
۳۸. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۸۹)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ج هشتم، تهران: پیکان.
۳۹. میلانی، عباس (۱۳۹۲)، نگاهی به شاه، تورنتو: پرشین سیرکل.
۴۰. نصر، سید تقی (۱۳۶۳)، ایران در برخورد با استعمارگران، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۴۱. نوائی، عبدالحسین (۱۳۸۶)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ج چهارم، تهران: سمت.
۴۲. هیتس، والتر (۱۳۶۱)، تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، ج دوم، تهران: خوارزمی.

ب) خارجی

43. Abisaab, Rula Jurdi (2004) *Converting Persia: Religion and Power in the Safavid Empire*. New York: I. B. Tauris.
44. Amir Arjomand, Said (1985) "The Clerical Estate and the Emergence of a Shi'ite Hierarchy in Safavid Iran: A Study in Historical Sociology". *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 28(2): 169-219.
45. Amir Arjomand, Said (1996a) "The Crisis of the Imamate and the Institution of Occultation in Twelver Shi'ism: Sociohistorical Perspective". *International Journal of Middle East Studies* 28(4): 491-515.
46. Amir Arjomand, Said (1996b) "The Consolation of Theology: Absence of Imam and Tradition from Chiasm to Law in Shi'ism". *The Journal of Religion* 76(4): 548-571.
47. Amir Arjomand, Said (1997) "Imam Absconditus and Beginnings of a Theology of Occultation: Imami Shi'ism Circa 280-90 A. H./ 900 A. D.". *Journal of the American Oriental Society* 117(1): 1-12.
48. Blake, Kristen (2009) *The U.S. -Soviet Confrontation in Iran, 1945-1962 (A Case in the Annals of the Cold War)*. Lanham: University Press of America.
49. Cole, Juan R. I. (2002) *Sacred Space and Holy War: The Politics, Culture, and History of Shi'ite Islam*. New York: I. B. Tauris.
50. Cronin, Stephanie (2008) "Building A New Army: Military Reform in Iran Qajar". In Roxane Farmanfarmian. *War and Peace in Qajar Persia: Implications Past and Present*. London: Routledge, 47-87.
51. Dauphinee, Elizabeth (2009) "Emmanuel Levinas". In Jenny Edkins and Nick Vaughan-Williams, eds. *Critical Theorists and International Relations*. London: Routledge, 235-245.
52. Dean, Mitchell (1994) *Critical and Effective Histories: Foucault's Methods and Historical Sociology*. London: Routledge.
53. Devetak, Richard (2005) "Postmodernism". In Scott Burchill et al. *Theories of International Relations*. Third Edition. New York: Palgrave Macmillan, 161-187.
54. Edkins, Jenny (2007) "Poststructuralism". In Martin Griffiths, ed. *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction*. London: Routledge, 88-97.
55. Elman, Colin and Elman, Miriam Fendhus (2008) "The Role of History in International Relations". *Millennium-Journal of International Studies* 37(2): 357- 364.
56. Gotham, Kevin Fox and Staples, William G. (1996) "Narrative Analysis and the New Historical Sociology". *The Sociological Quarterly* 37(3): 481-501.

57. Guillaume, Xavier (2002) "Foerign Policy and Political of Alterity: A Dialigical Understanding of International Relations". *Millennium- Journal of International Studies* 31(1): 1-26.
58. Hansen, Lene (2006) *Security as Practice: Discourse analysis and the Bosnian war*. London: Routledge.
59. Hobson, John M. (2007) "Reconstructing International Relations through World History: Oriental Globalization and the Global-Dialogic Conception of Inter-Civilizational Relations". *International Politics* 44: 414-430.
60. Hobson, John M. and Lawson, George (2008) "What is History in International Relations". *Millennium-Journal of International Studies* 37(2): 415-435.
61. Kelly, Laurence (2006) *Diplomacy and Murder in Tehran: Alexander Griboydov and Imperial Russia's Mission to the Shah of Persia*. London: Tauris Parke Paperback.
62. Lawson, George (2006) "The Promise of Historical Sociology in International Relations". *International Studies Review* 8: 397-423.
63. Lawson, George (2007) "Historical Sociology in International Relations: Open Society, Research Programme and Vocation". *International Politics* 44: 343-368.
64. Mabee, Bryan (2007) "Levels and Agents, States and People: Micro-Historical Sociological Analysis and International Relations". *International Politics* 44: 431-449.
65. Munz, peter (1997) "The Historical Narrative". In Michael Bentley, ed. *Companion to Historiography*. London: Routledge, 833-852.
66. Neuman, Iver B. (1996) "Self and Other in International Relations". *European Journal of International Relations* (2)2: 139-174.
67. Newman, Andrew J. (1993) "The Myth of the Clerical Migration to Safavid Iran: Arab Shi'ite Opposition to Ali Al-Karki and Safavid Shi'ism". *Die Welt des Islam* 33(1): 66-112.
68. Newman, Andrew J. (2006) *Rebirth of Persian Empire: Safavid Iran*. New York: I. B. Tauris.
69. Odysseos, Louiza and Petito, Fabio (2009) "Carl Schmitt". In Jenny Edkins and Nick Vaughan-Williams, eds. *Critical Theorists and International Relations*. London: Routledge, 305-316.
70. Ramezani, Rouhollah K. (1966) *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941: A Developing Nation in World Affairs*. Charlottesville: University Press of Virginia.
71. Ramezani, Rouhollah k. (2008) "Iran`s Foreign Policy: Independence, Freedom and Islamic Republic". In Anoushiravan Ehteshami and Mahjoob Zweiri, eds. *Iran`s Foreign Policy: From Khatami to Ahmadinejad*. Berkshire: Ithaca Press, 1-17.
72. Schroeder, Paul W. (1997) "History and International Relations Theory: Not Use or Abuse, but Fit or Misfit". *International Security* 22(1): 64-74.
73. Wendt, Alexander (1992) "Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics". *International Organization* 49(2): 391-425.
74. Wendt, Alexander (1999) *Social Theory of International Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
75. Zehfuss, Maja (2009) "Jacques Derrida". In Jenny Edkins and Nick Vaughan-Williams, eds. *Critical Theorists and International Relations*. London: Routledge, 137-149.